

مک‌کار تیسم اسلامی

ماجرای اقتدارشکنی پلیس در برخورد گستاخانه دخترکانی بدحجاب با نظمیه کشور در حال بدخیم شدنی نگران کننده است که بالضروره توسل به یک جراحی ملی را اجتناب ناپذیر می‌کند.

ضرورتی که محصول مماشات مسئولین با پرده دری و عقده گشائی دخترکی سرخورده از مناسبات شخصی و خانوادگی و اجتماعی است که اینک در توهم «ژاندارک بودگی» عرصه منافع ملی کشور را به مبدل به کانونی جهت تخلیه کمپلکسهای روان نژندانه خود کرده است.

دریدگی و سلیطگی معصومه علینژاد مرزهای تجری و وقاحت را درنوردیده و در حالی که رسماً و علناً و بدون ارزی خجالت در کنف حمایت دولتی اجنبی نشسته به مدد خدمات رسانه‌ای خاصه خرچانه واشنگتن بی‌شرمانه در حال ترویج و اشاعه خشونت و اخلال در نظم کشور از طریق سازماندهی قانون‌شکنی با توسل به فریفتن مشت‌ی دخترکان بازی خورده است.

مناقشه بر سر روایی یا ناروایی حجاب اجباری بیرون از این مجادله است محل بحث اشاعه خشونت از طریق ترویج قانون‌شکنی و ترغیب شهروندان به شکستن اقتدار حافظان قانون و نظم در جامعه است.

بدون تکلف معصومه علینژاد را باید محاربی محسوب کرد که از طریق فریفتن و بازی دادن دخترکانی مبتهج و با توسل به شعار «دوربین ما - اسلحه ما» صراحتاً وارد جنگ مسلحانه و خشونت‌آمیز با نظام شده. محاربه‌ای که به بهانه و حربه حجاب ستیزی در خشن‌ترین شکل ممکن به مصاف امنیت روانی و اقتدار حافظان امنیت کشور آمده.

دوربین ما اسلحه ما موید بی‌پروایی ایشان در این‌همانی کاربرد «تفنگ و گوشی» نزد ایشان جهت جنگی کردن فضای کشور و اشاعه خشونت در سطح جامعه است.

جنبش مسلحانه علینژاد در ایران تا آن اندازه استعداد دارد تا بتوان نامبرده را قانوناً و به اتهام محارب تحت پیگرد قانونی اینترپول قرار داد.

معصومه علینژاد و محمودرضا خاوری از حیث مجرمیت تفاوتی با یکدیگر ندارند و اگر دولت توانسته خاوری را به اتهام اختلاس تحت پیگرد اینترپول قرار دهد بر همان روال می‌بایست علینژاد را به اتهام محاربه تحت تعقیب قضائی قرار دهد.

علینژاد در موقعیتی از خارج از کشور به جنگ مسلحانه با ماهیت مذهبی نظام برآمده که تصادفاً در کنف حمایت حکومتی است که پیشتر و در اقدامی مشابه در جنبش «مک‌کار تیسم» با قاطعیت با امثال

علینژادهای داخلی‌شان برخوردی مقتدرانه و بیرحمانه کرد. اگر در «مک کارتیسم» دولت ایالات متحده این حق را برای خود قائل بود تا با آمریکائیان کمونیستی که در داخل ایالات متحده نظام سرمایه‌داری آمریکا را برنمی‌تافتند با آن شدت و خشونت برخورد کنند بر همان قیاس حق جمهوری اسلامی در برخورد با علینژاد و فریب‌خوردگانش محفوظ است تا با قدرت و شدت چالش مسلحانه مخالف با مبانی دین و قانون در نظام اسلامی را قلوه‌کن کند. سیانت از امنیت روانی جامعه و اقتدار پلیس کشور شوخی نیست که بتوان صیورتش را تحت الشعاع عقده‌گشائی بیماران روانی قرار داد.

#داریوش سجادی

نسخه کامل PDF سری اول مستند داستانی امنیتی عاکف

نسخه PDF سری اول مستند داستانی امنیتی عاکف را از لینک زیر
انلود بفرمایید.

[سری اول](#)

واحد ۸۲۰۰

□ بسیار مهم...چند بار با دقت بخوانید و منتشر کنید.

موساد ؛ سازمان اطلاعات و عملیات ویژه اسرائیل
یوسف (یوسی) معیر کوهن به اختصار یوسی کوهن
به محض ورود به موساد، تنها داوطلب مذهبی برای پست « مسوول پرونده
» بود که وظیفه جذب و مدیریت نیرو را برای ماموریت های مخفی به
عهده داشت .

چرا مذهبی؟ چون خانواده بشدت مذهبی و تحصیلات مقدماتی اش را در مدرسه

Ohr Erzion Yeshiva

تحت مدیریت خاخام حیم دروگمن که بسیار افراطی بود گذراند. او بشدت مورد اعتماد بنیامین نتانیا هو است.

چند نکته ی فوق مهم...

(۱) یوناتان مردی است که در کودکی دچار فلج اطفال شد و همچنان بر روی ویلچر به سر میبرد. یوناتان فرزند کوهن است.

(۲) یوناتان عضو ارشد « #واحد_8200 » موساد بود.

(۳) 8200 واحد جاسوسی سیگنال و رمز گشایی موساد، واحد متخصص و حرفه ای برای شکستن ابر رمزهای اطلاعاتی است.

(۴) 8200 بخشی دارد که به جمع آوری اطلاعات در سراسر جهان و استراق سمع مشغول است.

(۵) 8200 بزرگترین واحد در وزارت دفاع اسرائیل از نظر تعداد نیرو و تجهیزات است.

(۶) عمده فعالیتشان ضربه زدن به ایران و سوریه است.

(۷) هدف 8200

کامل کردن اطلاعاتی است که از طریق جاسوسان میرسد و بر ۳ اصل از اصول اطلاعاتی بنا شده است. یعنی 1 درصد 2 شنود 3 خرابکاری

(۸) ترور شهدای هسته ای ایران ؛ شهید مسعود علی محمدی/ شهید مجید شهریاری/ شهید داریوش رضائی نژاد/ شهید مصطفی احمدی روشن به دستور یوسی کوهن صورت گرفت...

نمیدونم این مقاله ادامه دارد یا خیر...

بپلم: پرستو مروجی

در آکولای خاورمیا نه!

کنگره «معامله قرن» با معرکه گردانی «کوشنر» داماد ترامپ در بحرین و بمنظور جمع آوری کمک مالی جهت سرمایه گذاری برای فلسطینیان سرزمینهای اشغالی با حضور نمایندگان چند دولت عربی و شرکتهای و نهادهای مالی در بحرین گشایش یافت.

آقایان! گداخانه راه انداخته‌اید؟! صورت قضیه را درست نفهمیدید. صحبت از تکدی پول برای فلسطینیان نیست. محل نزاع بر سر دزدیدن فلسطین است. دعوا بر سر رُبایش تاریخ و جغرافیای یک ملت است. فلسطینی گدا نیست تا چشم انتظار بنده‌نوازی مُشتی عرب پولدار و بی‌غیرت و آمریکا پرست باشد. فلسطینی پول نمیخاد! شرف بسرقت رفته و وطن به مسلخ رفته‌اش را میخاد. درد فلسطینی تجارت نیست، عدالت است! اصلاً «فلسطین» هم به کنار! صورت مسئله رو غلط تعریف کردین آقای کوشنر! محل مناقشه موجودیت نامشروع اسرائیل! دستور کار «ریشه کن کردن» غده بدخیم سرطانی صهیونیسم و نابودی یک راهزن و جنایتکار و حکومتی فاشیستی است که مانند بختک روی خاورمیانه افتاده و ۷۰ سال است که مانند خون‌آشام در حال تغذیه از خون مسلمانان است. #داریوش_سجادی

پنبه زار!

کیفرخواستی علیه هاشمی رفسنجانی

آقای اکبر هاشمی رفسنجانی در دیدار با مورخین و اساتید دانشگاه‌های کشور ضمن آنکه مخالفان خود را آسیب شناسی و نیت خوانی کردند ایشان را مشتمل بر سه گروه تخریبگر دانسته که یا بابت بی‌وقعی آیت الله به مطالبات شان از معظم له کینه دارند و یا تندروهائی اند که ایشان را مانع تحقق اهداف شان می دانند و یا «جوانانی» فریب خورده اند.

آقای هاشمی گروه سوم را قابل هدایت دانسته و فرموده اند:

این افراد قابل هدایت و برگشت اند کما اینکه تاکنون افراد بسیار زیادی از این قشر، حضوری یا با پیغام و نامه از من طلب حلالیت کردند که من هم همه آنان را حلال کردم!

هاشمی رفسنجانی در ادامه برای روشن شدن مسئله چرایی مخالفت بعضی با ایشان به ردّ صلاحیتشان در انتخابات ۹۲ اشاره کرده و ابراز داشته اند:

وزیر وقت اطلاعات در زمان بررسی صلاحیتها، به شورای نگهبان رفته و گفته بود که با این اقبال که روز به روز و بلکه ساعت به ساعت به ایشان میشود، با رأی بیسابقه‌ای می‌آید و همه رشته‌های ده ساله ما را «پنبه» می‌کند.

...

پیرو فرمایشات جناب آقای هاشمی و عطف به این واقعیت که اینجانب نیز در عداد مخالفان و منتقدان ایشان بوده که بتناوب مواضع و رفتار و گفتار و عملکرد معظم له را مورد نقد قرار داده لذا هر چند دیگر جوان نیستم علی‌ایحال به نیت رستگاری و هدایت یافتگی و حلالیت و بخشودگی از جانب ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام مواردی را با معظم له در میان می‌گذارم تا عن قریب و در صورت رفع ابهام و توضیحات قطعاً مکفی ایشان از توفیق نشستن شاهین اقبال بخشودگی آن جناب مستطاب بر شانه های خود برخوردار شوم!

لازم به ذکر است از آنجا که پیش تر نیز خدمت معظم له ابراز داشته بودم:

کاش تا آن اندازه بمانید تا بجای جلوس بر کرسی خطابت های یک طرفه و نشستن در میانه مصاحبه های فرمایشی و سالوسی ها مهوع و پرسش های جان نثارانه که «جناب هاشمی چرا شما این قدر خوبید»؟! فرصتی به دیگرانی نیز می‌دادید تا پرسش های سخت و بجا مانده را از جنابعالی بپرسند تا قبل از رفتن تان پاسخگوی آن پرسش های سختی باشید که تاکنون با لطائف الحیل از پاسخ به آنها شانه خالی کرده تا در فردائی بدون شما برای همیشه در سینه تاریخ مدفون نشوند.

(۱)

بدین اقتفا جسارت کرده و از باب استمزاج از معظم له مواردی را حضورشان شرح بسط خواهم کرد.

جناب آقای هاشمی!

قبل از هر چیز اجازه دهید اشاره ای داشته باشیم به آن رشته های بافته شده و ده ساله ای که وزیر وقت اطلاعات پروای پنبه شدنش را

در صورت حضور حضرتعالی در قامت نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ داشتند و در جلسه مورد اشاره حضرتعالی هشدار آن را به اعضای محترم شورای نگهبان داده اند.

واقع امر آن است رشته های پنبه شده مطمح نظر جناب مصلحی امر پنهانی نبود و اشاره ایشان به اتفاقاتی است که از فردای شکست حضرتعالی در مصاف با احمدی نژاد در ۸۴ مجموعه سیاسی کشور را تحت الشعاع قرار داد.

همه ماجرا از آنجائی آغاز شد که شیخ مهدی کروبی در دور نخست انتخابات ۸۴ با شمارش ابتدائی آراء ضمن کسب اطمینان نسبی از موفقیت اش در دور نخست انتخابات بی مبالا تانه خوابی نیم ساعته کرد و بعد از بیداری ملاحظه کرد علی رغم آرای اولیه ۵ میلیونی ناگهان با یک اختلاف ۶۰۰ هزار نفره از دور نخست انتخابات حذف و محمود احمدی نژاد جای ایشان به دور دوم رفته است!

ظاهرا (!) دو تن از ملتزم به رکاب های حضرتعالی (آقایان هدایت آقائی معاون وقت وزارت کشور و جهانبخش خانجانی) که هر دو عضو حزب کارگزاران سازندگی و هر دو در آن مقطع عضو ستاد انتخابات ریاست جمهوری در وزارت کشور بودند با یک امریه سازمانی و از موضع خیراندیشی تلاش کردند با اندکی بالا و پائین کردن آراء ضمن حذف کروبی از میدان رقابت انتخابات برای دور فینال «محمود احمدی نژاد» را به مصاف حضرت عالی بفرستند!

منطق این امر مبتنی بر این تحلیل بود که مواجه شدن حضرتعالی با کروبی در دور دوم برخورداری از ریسک بالائی است خصوصا با توجه به رشد غیر منتظره و غافلگیر کننده آرای کروبی که مستظهر به وعده سوبسید ۵۰ هزار تومانی ایشان به شهروندان در فردای پیروزی در انتخابات بود. بر همین مبنا دوستان تان تصور فرمودند با حذف کم هزینه کروبی و جایگزینی محمود می توانند به اعتبار شهرت و سنگین وزنی هاشمی رفسنجانی در مصاف با یک محمود گمنام و سبک وزن، پیروزی حضرتعالی در دور دوم را تضمین شده فرمایند. (۲)

در این خصوص توجه حضرتعالی را به اظهارات حسین کروبی در شهریور ۹۱ جلب می کنم (۳)

علی ایحال و علی رغم تصور حضرتعالی و دوستان حضرتعالی بنا به هر دلیلی از جمله دو قطبی شدن انتخابات و انزجار بخش پائین دستی جامعه از سیاست ها و تفرعن های دوران زمامداری حضرتعالی اقبال به

احمدی نژاد در دور دوم افزایش یافت و محمود بصورتی غیرمنتظره بر شما فائق آمد.

اما در این میان اتفاقاتی هم افتاد که تا این تاریخ حضرتعالی از پاسخ دادن به آن طفره رفته اید.

اتفاقاتی که می توان آنها را منشاء همان پنبه بافی های دوستان در «اطلاعات» دانست که در ۹۲ پروای رشته شدنش را از ناحیه حضور مجدد حضرتعالی پیدا کرده بودند.

اتفاقاتی که اکنون و در صورت پاسخگویی حضرتعالی شاید بتواند بخش های ناشغافی از تاریخ را شفاف سازی کند.

از جمله آنکه در اوج رقابت های انتخاباتی ۸۴ «مهدی» فرزند جنابعالی طی مصاحبه ای با روزنامه آمریکائی USA Today مورخ ششم فوریه ۲۰۰۵ اظهار داشتند:

تنها پدرم توان مدیریت شایسته ایران را دارد ... و چنانچه در انتخابات ریاست جمهوری (سال ۸۴) پیروز شود ولایت فقیه را به یک نهاد تشریفاتی همچون نهاد تشریفاتی سلطنت در انگلستان تبدیل خواهد کرد.

Rafsanjani's son says that, if elected, his father will change Iran's constitution to reduce the power of Iran's supreme religious leader and make the position a ceremonial role akin to "the king of England." Hashemi also says that only his father can prevent the country from losing any semblance of pluralism, albeit within a small religious-backed elite

جناب آقای هاشمی!

بپذیرید با سکوت تان نسبت به این بخش از اظهارات فرزندان و ایضا متعاقب ژانگولربازی سربازان تان در ستاد انتخابات کشور (آقائی و خانجانی) نه تنها وزارت اطلاعات بلکه رهبری نظام نیز می بایست با نگاهی توأم با «تردید و مواظبت» جنابعالی و اقدامات جنابعالی را رصد و مدیریت می کردند.

لذا اگر پنبه ای برای شما یافتند این پنبه بافی می توانست ناشی از نگرانی بابت تکرار بی اخلاقی هائی نظیر پنبه زنی سربازان تان علیه آرای مکتسبه شیخ مهدی کروی قابل فهم و انتظار باشد.

شیطنت هائی که از فردای روی کار آمدن احمدی نژاد از جانب جبهه تحت امر حضرتعالی رشد کرد و در ۸۸ اوج گرفت.

از جمله آنکه در فردای مناظره احمدی نژاد با میرحسین موسوی در خرداد ۸۸ و به بهانه یک پرسش ساده احمدی نژاد (فرزندان آقای هاشمی در این مملکت چه کار می کنند؟) حضرتعالی نامه بدون سلام و والسلام خطاب به رهبری نوشتید و با معظم له اتمام حجت کردید. همسران در روز انتخابات علناً فرمان جهاد خیابانی به نیروهای تحت امر شما داد. مهدی تان بعد از ناکام ماندن شورش سبز به بهانه تحصیل به لندن گریخت و به شهادت رفیق فابریک اش با سعایت نزد دول راقیه متقاضی تحریم های شدید اقتصادی علیه ایران شدند تا از این طریق رهبری را که برخلاف انتظار هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه خرداد ۸۸ بجای رفیق ۶۰ ساله اش جانب صیانت از آرای مردم را گرفت در زمین تحریم های فلج کننده اقتصادی به زانو در آورد! و بموقع نیز با اطلاع و اطمینانش از ورود ابوی به انتخابات ۹۲ و پیروزی تضمین شده ابوی به ایران بازگشت تا در قامت یک سازمان دهنده حرفه ای در انتخابات مزبور در کنار «بابا» باشد و در فردای پیروزی «بابا» نیز با نشستن در قلعه قدرتمند «بابای رئیس جمهور شده» که می تواند ولایت فقیه را فرمایشی کند برای قوه قضائیه نظام و دور از دسترس ماندنش از محکمه و قضات آن قوه، شکلک درآورد! (۴)

علی ایحال بعد از سورپرایز «رد صلاحیت» نیز علی رغم ادعای برخی از متابعان تان منفعل نشستید (۵) و با تظاهر به بی وقعی بابت رد صلاحیت بالغ بر ۲۰ روز نمایش مظلوم نمائی به راه انداخته و هر روز در دفتر مجمع تشخیص مصلحت نظام تعزیه «ناز و نیاز» راه انداختید و سپاه صحابه تان تئاتری از مظلوم نمائی را حول شخصیت تان صحنه آرائی کردند تا بدانوسیله با ساختن افکار عمومی، فشاری بر رهبری منتقل کنند تا از آن طریق و با توسل به اختیارات رهبری و حکم حکومتی مانند ۸۴ و بازگرداندن معین و مهر علیزاده به انتخابات این بار موجبات بازگشت حضرتعالی به انتخابات را فراهم آورند و تنها بعد از ناکامی تان از این ترفند بود که در آخرین لحظه برای حفظ حداقل ها متوسل به روحانی و حمایت از ایشان شدید.

توسلی که جواب داد اما به هیچ وجه نتوانست جایگزین مناسبی برای

طرف غربی شود!

روحانی هر چه که هست در مقام مقایسه با جنابعالی لقمه دندان گیری برای غرب و بویژه آمریکائی ها نبود تا مانند شما و حسب وعده فرزند شما بتواند مانند شما در فردای حضورش در پاستور ولایت فقیه را فرمایشی کند!

جناب آقای هاشمی!

موارد گوشزد شده بدیهیاتی است که در تاریخ نامکشوف نماند و هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آمریکا نیز بعدها در کتاب «تصمیمهای سخت» به صراحت بدان اذعان داشت و نوشت:

«در سال ۱۹۹۷ که در ایران خاتمی بر سر کار آمد، احساس کردم به ما چراغ سبز نشان میدهند و در جریان افغانستان با ما همکاری کرد و اینجا اولین جایی بود که احساس کردیم باید پیچ تحریم را سفت کنیم، زیرا ایران در موضع ضعف قرار گرفته بود. اما در سال ۲۰۰۵ احمدی نژاد آمد که ادبیات و موضع محکمی داشت و ما مجبور شدیم عقبنشینی کنیم. در ۲۰۰۹ ایران پیشرفت فوقالعادهای در منطقه کرده بود و حزبالله و حماس، اسرائیل را شکست دادند و ما را به بنبست کشاندند و پادشاهان عرب با ترس نظارهگر وضعیت منطقه بودند. اما با اعتراضات سال ۸۸ در ایران ما احساس کردیم که میتوانیم تحریمها را تشدید کنیم!» (۶)

همچنان که «جان هانا» عضو ارشد موسسه واشنگتن در سیاست خاور نزدیک و مشاور امنیت ملی دیک چنی (معاون جرج بوش) در مورخه ۲۸ مهر ۸۸ (یک ماه بعد از تظاهرات روز قدس تهران و شعار نه غزه نه لبنان سبزها در آن تظاهرات) از ملاقات با شخصیت‌های نزدیک به رهبری جنبش سبز خبر میدهد و به روزنامه لس‌آنجلس تایمز می‌گوید:

مطمئناً پیامی که من از گردهمایی اخیر فعالان ایرانی در اروپا که در میان آنها بعضی شخصیت‌های نزدیک به رهبری جنبش سبز حضور داشتند، شنیدم این بود که تحریم باید اعمال شود و این تحریم باید هرچه شدیدتر باشد، تحریم ضعیف و یا تدریجی فقط به رژیم این امکان را میدهد که با وضعیت جدید خودش را تطبیق دهد. آنها گفتند برای اینکه تحریم موثر باشد، باید به صورت شوک وارد شود که فلج کند و نه به صورت واکسن!

این در حالی است که روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز نیز در سایت اینترنتی خود ذیل تحلیلی به قلم «مارک لاندرو» با اشاره به تاریخچه اعمال تحریم های آمریکا علیه ایران و مذاکرات هسته ای، سفر هیلاری کلینتون و مشاوران وی به عمان و تلاش های آنها برای پیدا کردن کانال هایی برای مذاکره با ایران را مورد بررسی قرار داد و در ادامه نوشت:

کلینتون مشاور ویژه خود دنیس راس را در سال ۲۰۰۹ مکلف کرد با مقامات عمانی درباره چگونگی مذاکره با ایران دیدار و گفتگو کند. اما چند هفته بعد اعتراضات ضد دولتی در ایران کاخ سفید را واداشت تا به جای تعامل با ایران، راهبرد فشار را پیگیری کند. کلینتون در آن زمان با چین و دیگر کشورها در شورای امنیت سازمان ملل برای تحریم ایران لابی کرد.

روزنامه لس آنجلس تایمز نیز در ۲۱ مهر ۸۸ و یک سال و نیم قبل از اینکه هیلاری کلینتون موفق به اعمال تحریم های فلج کننده علیه ایران شود بدون ذکر نام بنقل از یک مقام آمریکائی گزارش داد نمایندگان رهبران جنبش سبز در نشست مقامات آمریکایی با اپوزیسیون می گویند تحریم ها باید تشدید شود اما نه به صورت تدریجی که مانند واکسن عمل کند بلکه بصورت دفعی باید فلج کننده باشد.

علی ایحال مجموعه این رویدادها برای تحلیل گران سیاسی که مسائل ایران را دنبال می کردند امر پنهانی نبود تا نتوانند فرآیند آن را پیش بینی کنند.

جناب آقای هاشمی!

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران که جای خود را دارد اینجانب نیز که نه اطلاعاتی دست اول از مسائل زیرپوستی ایران داشتم و نه از نزدیک دستی بر آتش داشتم از هزاران کیلومتر دورتر و از عمق ایالات متحده آمریکا یک سال قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ در مرداد و مهر ۹۱ طی دو مقاله «گلوله های کاغذی» و «خیز بلند هاشمی» هم افزائی جنابعالی و تیم سیاسی تحت امرتان با آمریکائی ها را بوضوح دیده و اطلاع رسانی کرده و صراحتاً گفتم و نوشتم:

اولا هدف اصلی آمریکا در انتخابات ۹۲ مدیریت انتخابات بمنظور

چامورویزه کردن ایران است.

ثانیا از آنجا که هاشمی خود را نزد غربی ها به عنوان «پراگماتیسم و معتدل» برند کرده به همین منظور ایشان قطعا در انتخابات ۹۲ به عنوان نامزد شرکت می کند و قطعا مورد وثوق غرب نیز قرار می گیرد.

ثالثا آمریکا بمنظور امداد رسانی به هاشمی وضعیت اقتصادی ایران را از طریق تحریم ها بغرنج تر می کند تا عملا موجبات منجی انگاری هاشمی و ضرورت اقبال مردم به ایشان در قامت منجی را فراهم آورند.

رابعا به اعتبار خطبه های نماز جمعه آیت الله خامنه ای و دفاع ایشان از منتخب مردم در خرداد ۸۸ و از باب دهان کجی به ایشان، هاشمی به راحتی می تواند خود را در نقطه اقبال جمیع مخالفان با نظام و رهبری قرار داده و سبد رای خود را از آرای متناقضی در حد فاصل سبزه ها و ضد انقلاب تا آرای سنتی اش، انباشته کند.

خامسا مجموع عوامل فوق می تواند بصورتی هم افزاینده هاشمی را ولو با استظهار به آرائی نامتجانس اما ماکزیممی پیروز قطعی انتخابات ۹۲ کند.

سادسا^۵ جز آنکه شورای نگهبان پیش دستی کرده و بموقع و با حربه «کبر سن» صلاحیت ایشان را مورد تائید قرار ندهد. (۷)

جناب آقای هاشمی!

اکنون خود قضاوت کنید که به اعتبار چنین بدیهیاتی آیا نمی بایست نگرانی وزارت اطلاعات ایران در ۹۲ بابت پنبه شدن بافته های نظام در سرکوب پرهزینه فتنه ۸۸ و نقش زیرپوستی معظم له و متحدین سیاسی تان در آن فتنه را فهم کرد و بلکه متوقع بود؟

جناب آقای هاشمی - اینها که عرض شد غالبا^۶ مربوط به بازه ۸۴ تا ۹۲ بود اما پیش از این و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نیز پرونده عملی حضرتعالی آکنده از مواردی غیر قابل وثوق و پُر مناقشه است.

احتراما و جسارتا و در امتداد استمزاج از حضرتعالی ذیلا و به اجمال مواردی را خدمت تان معروض می دارد تا در صورت صلاحدید رفع ابهام فرموده تا حسب وعده تان اینجانب نیز در مقام استمالت و حلالیت خواهی از معظم له قرار گیرم.

– نخست آنکه حضرتعالی چه در دوران رهبری امام و چه جانشین امام همواره خود را پیرو ولایت فقیه معرفی کرده اید که به اعتبار شان ولایتی رهبر در اندیشه حکومتی شیعه و روحیه ولایت پذیری جان نثارانه تان، آماده متابعت از ایشان در جمیع حوزه ها بوده و هستید. این در حالی است که زمستان سال ۷۵ شخصا طی نشستی که با مرحوم عزت الله سبحانی داشتیم ایشان نقل می کرد در ایامی که مجلس خبرگان در حال تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی بود و بعد از آنکه شهید حسن آیت، بحث ولایت فقیه را در کشور بولد کردند ایشان (مرحوم سبحانی) در مقام گلایه نزد شما آمده و حضرتعالی نیز وی را کناری کشیده و فرموده اید:

فعلا موجی است که به راه افتاده، اجازه دهید ببینیم که به کجا می رسد تا بعد تکلیف خودمان را پیدا کنیم!

جناب آقای هاشمی – این خاطره را پیش تر نیز در بهمن ماه سال ۹۰ بمناسبتی مطرح کرده بودم لیکن از آن تاریخ تاکنون حضرتعالی نه سلبا و نه ایجابا ادعای مزبور را نه تکذیب و نه تائید فرموده اید. (۸)

طبیعتا خواهید پذیرفت بی وقعی حضرتعالی نسبت به چنین ادعائی لااقل برای اینجانب که قرار است به مقام حلالیت خواهی از معظم له نائل آیم حائز کمال اهمیت است خصوصا آنکه عدم تکذیب آن نیز در دیگر مواردی که ذیلا بدان اشاره خواهم کرد، مدخلیت و موضوعیت می یابد.

– قائم مقامی آیت الله منتظری دومین و شاید مهم ترین نقطه ابهام در دوسیه سیاسی معظم له لااقل نزد اینجانب است که امیدوارم این کتابت فتح بابی برای رفع ابهام از مواضع و عملکرد کشدار جنابعالی در ماجرای انتخاب آیت الله منتظری در کسوت جانشینی مرحوم امام باشد.

ابهام مزبور در مضیق ترین شکل ممکن ناظر بر این گزاره است که حضرتعالی بر اساس کدام مصلحت یا منفعتی علی رغم مخالفت صریح حضرت امام با قائم مقامی مرحوم منتظری، سیاست و با بی وقعی به نظر امام با مدیریت فضای جلسه ۲۵ تیر ماه ۶۴ مجلس خبرگان و در یک بی مبالاتی آشکار موجبات قائم مقامی آیت الله منتظری را فراهم کرده و بدین ترتیب از سوئی امام را در مقابل عمل انجام شده قرار دادید و همچنان که از این طریق با مصیبت هائی که بعدها از ناحیه بی صلاحیتی آیت الله منتظری پیش آمد هزینه های بسیار سنگینی را به

نظام تحمیل کردید تا نهایتا امام مجبور شدند این معضل را شخصا و با تلخی و تندی جراحی کنند!

در این زمینه توضیحات آیت الله گیلانی مسموع است و پیش تر تفصیل آن را مقاله «باد کاشتید آقای هاشمی» آورده ام. (۹)

جناب آقای هاشمی - تا قبل از توضیحات حضرتعالی امر دائر بر آن است که اصرار شما بر نشان دادن آیت الله منتظری بر کرسی قائم مقامی یک دورانیشی با تکیه بر شناخت شخصی تان از سادگی و القا پذیری آیت الله منتظری و «نفوذ خود بر ایشان» بود که تبعا نوید دهنده آینده محتمل و شیرینی در فردای نبود «کاریزمای خمینی» به کسی بود که در جوار «رهبری اسمی منتظری» شیرازه امور همچنان در کف با کفایت اش باقی می ماند!

- رهبری آیت الله خامنه ای در فردای رحلت مرحوم امام و نقش مبهمی که حضرتعالی در پروسه انتخاب آیت الله خامنه ای در جلسه مجلس خبرگان عهده داری کردید از جمله موارد دیگری است که شایسته ایضاح است.

پرسش اساسی در این خصوص آن است که چرا حضرتعالی همواره در اظهارات خود از ماجرای انتخاب رهبری آیت الله خامنه ای داستان را آن گونه مطرح می کنید گانه این حضرتعالی بوده اید که در جلسه مزبور با اصرار و اهتمام تان و تصریح تان از ماجرای وثاقت امام به جانشینی آیت الله خامنه ای بعد از ماجرای عزل منتظری، موفق شده اید خلعت رهبری را بر قامت آیت الله خامنه ای بپوشانید؟

این در حالی است که به اعتبار اظهارات روشن «آیت الله علی اصغر معصومی» نماینده خبرگان از استان خراسان مشخص شد حضرتعالی در آن جلسه مهم رغبتی به بیان «وثوق امام به آیت الله خامنه ای برای جانشینی بعد از خود» نداشته و تنها بعد از فشار و تَغَايُّر آیت الله معصومی به حضرتعالی بود که مجبور به طرح آن وثاقت منجر به رهبر شدن آیت الله خامنه ای در جلسه مزبور شده اید! (۱۰)

جناب آقای هاشمی - قطعا می پذیرید تا زمانی که باب شُبّه در این خصوص را نبندید گریزی از این واقعیت نمی توان داشت که حضرتعالی بدین شیوه مایلید در افکار عمومی خود را رهبر ساز بعد از امام و آیت الله خامنه ای را مدیون به خود معرفی و القا نمائید!

- مخالفت حضرتعالی با تغییر قانون اساسی بمنظور محقق شدن امکان

حضور سه باره تان در کرسی ریاست جمهوری نیز از جمله موارد قابل مناقشه است که شفافیت حضرتعالی را می طلبد.

مزید اطلاع تان معروض می دارد سه شنبه ششم آبان ماه ۷۳ طی مصاحبه اختصاصی اینجانب در دفتر معاونت پارلمانی حضرتعالی با جناب آقای عطاالله مهاجرانی، ایشان در این مصاحبه ضمن امیرکبیر ثانی خواندن شما متقاضی تغییر قانون اساسی بمنظور امکان انتخاب مجدد جنابعالی در کسوت ریاست جمهوری شدند.

جناب آقای هاشمی - قطعاً بخاطر دارید طرح این موضوع در آن تاریخ تا چه اندازه خبرساز شد و تا چه اندازه به بحث های متنوع و گسترده ای از جانب موافقان و مخالفان آن طرح در فضای سیاسی و رسانه ای ایران دامن زد تا آنکه نهایتاً با سخنرانی رهبری و اعلام مخالفت ایشان، مباحث خاتمه یافت.

علی رغم این جنابعالی بارها مدعی شده اید که خودتان نیز از ابتدا با این پیشنهاد مخالف بوده و مخالفت خود را نیز صریحاً اعلام کرده اید!

این در حالی است که تا قبل از مخالفت صریح آیت الله خامنه ای، حضرتعالی در این خصوص نیز سلباً یا ایجاباً کمترین اظهار نظری نداشتید و تنها بعد از گذشت بالغ بر دو ماه و متعاقب مخالفت رهبری با چنین پیشنهادی بود که به صرافت نالازم و نامناسب بودن این پیشنهاد افتادید! (۱۱)

بدین لحاظ تا شفاف نشدن موضع واقعی حضرتعالی در آن ماجرا، این مجوز به تحلیل گران داده می شود تا تعلل و سکوت تان را دال بر بندبازی تان جهت مظنه افکار عمومی و ایضا افکار عمومی سازی و عملیاتی کردن ماجرا از طریق رویکرد «راه بنداز و جا بنداز» تلقی و قلمداد کنند!

- در ماجرای شهرآشوبی های ۸۸ نیز عملکرد حضرتعالی بشدت قابل مناقشه است که ذیلاً و به اجمال نکاتی از آن رفتارهای پرمناقشه تان را با امید به پاسخگوئی تان، کتابت می کنم.

نخست آنکه چرا علی رغم مشاوره تان با رهبری در ۸۴ بمنظور نامزد ریاست جمهور شدن و رغم مخالفت رهبری با تصمیم مزبور باز هم بدون اعتنا به نظر رهبری در ۸۴ نامزد شدید و نهایتاً شکست هم خوردید و طرفه آنکه در ۹۲ نیز به اعتراف خودتان بارها کوشیدید قبل از ثبت

نام در انتخابات از رهبری نیز استمزاج فرمائید لیکن با وجود مشخص شدن عدم اقبال قابل شهود رهبری به نامزد شدن تان «از طریق ندادن وقت ملاقات به شما» نهایتاً در آخرین روز و آخرین ساعت اقدام به ثبت نام در انتخابات کردید؟

اگر حسب ادعایتان متابعت از نظرات ولای آیت الله خامنه ای را بر خود فرض می دانید چگونه است که در عمل خلاف آن رفتار می کنید؟

گذشته از آنکه وقتی رهبری در استمزاج ۸۴ جنابعالی را از نامزد شدن احتراز داده اند و علی رغم آن دیده اند در انتخابات ورود کرده اید! چه دلیلی دارد تا در ۹۲ اسیر بازی سیاسی و مجدد جنابعالی شده و رغم آنکه می دانند حضرتعالی اساساً برای ورودتان به انتخابات واقعی به نظر ایشان نگذاشته و کار خود را می کنید! در آن صورت چرا باید در زمین شما بازی کنند و در تأثر تکراری حضرتعالی عهده دار نقشی تحمیلی شوند!؟

ماجرای نامه شیخ مهدی کروی به حضرتعالی در میانه آشوب های ۸۸ و طرح ادعای تجاوز جنسی به معترضین بازداشتی نیز از جمله موارد مبهم و لازم التوضیح معظم له است.

چرا حضرتعالی نسبت به آن ادعای تاسف آور سکوت اختیار کردید و عملاً نامه شیخ را بدون پاسخ گذاشتید تا نهایتاً جناب کروی با تصور بی نتیجه بودن انتظار و اقدام از جانب حضرتعالی دست به انتشار علنی آن نامه بزنند و بالتبع مسبب یک موج خبری منفی و کذب علیه کلیت نظام در رسانه های گروهی داخل و خارج از کشور شدند و جنابعالی نیز ضمن مدیریت پنهان بحران کماکان در خلوت و سکوتی معنادار مشغول صید ماهی مراد خود از میانه آن کارزار منحوس و خون چکان ماندید؟! (۱۲)

شعار نامتعارف «مجتبی بمیری - رهبری را نبینی» نیز از جمله موارد قابل مناقشه پیرامون عملکرد فرزند حضرتعالی (مهدی) است که بشکل معناداری در میانه فتنه ۸۸ از جانب آشوبیان مطرح شد.

شعاری که تا قبل از شفاف سازی حضرتعالی این امکان را به ناظران و تحلیل گان و ناظران تحولات سیاسی ایران می دهد تا آن را به رقابت توام با عداوتی قدیمی بین «مهدی هاشمی» شما با «مجتبی خامنه ای» رهبری ارجاع دهند.

رقابت توام با عداوتی که ظاهراً اسباب تکرر و کینه مهدی از مجتبی

را فراهم کرده بود. کینه ای که ظاهراً از مفتوح شدن پرونده ای علیه «مهدی» در سال ۷۲ و در ماجرای پروژه نفتی پارس جنوبی ریشه می گرفت که در خلال بازداشت و بازجوئی از «هوشنگ بوذری» مبتکر پروژه نفتی پارس جنوبی بخشی از وزارت اطلاعات با مدیریت «حسین طائب» و با نظارت مستقیم «مجتبی خامنه ای» اقدام به ورود به این پرونده و تشکیل پرونده ای بابت تخلفات مالی و اخلاقی و ارتباط با بیگانه برای شخص «مهدی هاشمی» کردند.

پرونده ای که علی الظاهر تا آن درجه استعداد داشت تا بستر خصومت و رقابت میان آقازاده جنابعالی با مجتبی خامنه ای را تا جایی فراهم کند که در ناآرامی های ۸۸ یک طرف به راحتی بتواند با اتکای بر «عقبه میدانی اش در میان معترضین کف خیابان» شعار «مجتبی بمیری - رهبری را نبینی» را اپیدمیک کند تا از آن طریق پیروزی احمدی نژاد در انتخابات را کودتای آیت الله خامنه ای (!) بمنظور وراثتی کردن رهبری در ایران و جانشینی فرزند شان «مجتبی» برای جلوس بر کرسی رهبری سوم معنا و القا نماید.

جنبش سبز هم که به غایت استعداد بالائی در بازی خوردن و نفهمیدن تحرکات زیر پوستی بازیگران عرصه سیاست داشت به راحتی در این زمین بازی کرد و بازی خورد و «یک نفر نیز در سایه می خندید» (۱۳)

جناب آقای هاشمی!

استمزاج از حضرتعالی حدیثی است مفصل و به موارد فوق منحصر نمی شود. بخش عمده ای از موارد قابل مناقشه در عملکرد حضرتعالی بازگشت به نوع مدیریت تان در جنگ و شیوه ناصواب پایان دادن تان به جنگ از طریق مغبون کردن امام و ایضاً ماجرای مک فارلین و نقش پنهان حضرتعالی در آن ماجرا دارد که بدلیل اطاله کلام از تبیین آن احتراز کرده و پیش تر و بتفصیل در مورد آن نقاط مبهم در عملکرد حضرتعالی در مناسبت ها و سامانه هائی دیگر نوشته ام (۱۴) اما از آنجا که تا همین مقدار را نیز اتلاف وقت دانسته و از بی وقعی و بی اعتنائی مسبوق به سابقه حضرتعالی در پاسخگوئی به چنین پرسش هائی اطمینان دارم! صرفاً از باب اسقاط تکلیف و ثبت این موارد در گوشه ای از تاریخ بمنظور ممانعت از آب بستن به تاریخ توسط سربازان و ملتزمین به رکاب تان انجام وظیفه کردم.

طبعاً و بر فرض محال در صورت شفاف گوئی و پاسخگوئی تان این سیاهه

بلند بالا را «حلالیت خواهی» تلقی فرمائید و در غیر این صورت آن را
کیفرخواستی علیه خود اطلاق نمائید!

- ۱- نگاه کنید به مقاله «[آقای هاشمی کاش می ماندید](#)»
- ۲- توضیحات بیشتر را در دو مقاله «[دزد سوم](#)» و «[صرافتی با تاخیر](#)»
بتفصیل آورده ام.
- ۳- [پاسخ حسین کروی به محمدرضا باهنر](#)
- ۴- نگاه کنید به مقال «[ارگانایزرها](#)»
- ۵- نگاه کنید به مقاله «[آداب عتبه بوسی](#)» و «[جشن سپاس](#)»
- ۶- نگاه کنید به مقالات «[مانعان تقدیر](#)» و «[خودکشی نهنگ](#)»
- ۷- نگاه کنید به مقاله «[گلولة های کاغذی](#)» و «[خیز بلند هاشمی](#)»
- ۸- [هاشمی و تاریخ](#)
- ۹- [باد کاشتید آقای هاشمی](#)
همچنین نگاه کنید به مقاله «[لیخند خدا](#)»
- ۱۰- توضیحات تفصیلی را در مقاله «[باد کاشتید آقای هاشمی](#)» ملاحظه
فرمائید.
- ۱۱- توضیحات مکفی را در مقاله «[هاشمی و تاریخ](#)» ببینید.
- ۱۲- توضیحات بیشتر را در مقاله «[ماجرای هاشمی](#)» ببینید.
- ۱۳- توضیحات بیشتر را در مقاله «[دزد سوم](#)» و «[ادرار در کوثر](#)»
ببینید.
- ۱۴- نگاه کنید به مقالات:
[موزعین آفتابه](#)
[پایان هاشمی](#)
[هاشمی دچار سندروم پدربزرگ شده](#)
[باد کاشتید آقای هاشمی](#)
[شوکران دوم](#)
[راز برملا](#)

ترامپ باخت!

ترامپ در «سورپرایز گلوبال هاوک» قربانی «چیکن گیمی» شد که خودش بی‌مبالاتانه آن را راه انداخته بود.

دو ماه پیش در مقاله «پازل جنگ» تصریح کردم:

ترامپ با قرار دادن سپاه در لیست تروریستی و افزودن بر تحریم‌های اقتصادی ایران، نامدبرانه مناسبات دو کشور را در وضعیت «چیکن گیم» قرار داد. (پانوش) وضعیتی که در آن حرف اصلی را عنصر اربعاب میزند و هر طرف که زودتر مرعوب شود طبعاً بازنده بازی خواهد بود.

در ماجرای انهدام «گلوبال هاوک» توسط سپاه این جمهوری اسلامی بود که ابتکار عمل را در دست گرفت و ترامپ را در «چیکن گیم» خودخواسته‌اش در موقعیت عمل انجام شده قرار داد.

سپاه با انهدام «آر کیو فور» این پیغام را به ترامپ داد: ما نترسیدیم! حالا نوبت توست.

فارغ از ژست بظاهر انساندوستانه ترامپ که ابراز داشت احتراز از کشته شدن ۱۵۰ نفر دلیل اجتنابش از حمله نظامی به ایران بوده اما واقعیت آنست که علیرغم اولتیماتوم اولیه ترامپ به ایران لیکن خوانش بدون روتوش و اکنش وی به «ماجرای پهباد» جا زدن، ترسیدن و واگذار کردن نتیجه «چیکن گیم‌اش» به ایران معنا شد. معنائی که عمق آن بیش از همه دولت‌های عرب خلیج فارس را عصبانی کرد!

ترامپ را باید کمک کرد. وی بدلیل فقد پارادیم سیاسی جهت فهم و کنش و واکنش لازم‌الاحصاء در دنیای سیاست دچار سرگشتگی در تصمیم‌گیری است.

بخش عمده مخالفت ترامپ با ایران صرفاً جنبه داخلی و ریشه در رقابت‌های ایشان در انتخابات ریاست جمهوری دارد.

ترامپ بدون داشتن فهمی سیاسی از جهان سیاست صرفاً جهت پیروزی بر رقیب‌اش در انتخابات ریاست جمهوری کلیت برجام را زیر سوال برد و بعد از شکست رقیب اکنون در رودربایستی شعارهای انتخاب‌ت‌اش مأخوذ به حیا مانده.

ناتوانی ترامپ در فهم لوازم دنیای سیاست این فرصت را فراهم کرده تا بتوان وی را در «تصمیم‌سازی سیاسی» مدیریت کرد. از سوی دیگر روحیه تاجرمسلک ترامپ این امکان را میدهد تا علیرغم اسارتش در «حلقه جنگ‌طلبان» بتوان از طریق «اطماع و تطمیع» وی را برای «بر

سر عقل آوردن» با توجیه سیاسی – اقتصادی ترغیب و تدبیر کرد. علی‌الحال ایران در موقعیت فعلی برخوردار از موضعی مسلط نسبت به ترامپ شده و آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا نیز این فرصت را به ایران می‌دهد تا با توجه به ملاحظات ترامپ جهت پیروزی در انتخابات بتواند از طریق «جنگ احترازی» که وعده ترامپ به رای دهندگان بود مانع از افسارگسیختگی وی در سیاست خارجی شود.

مقاله «پازل جنگ» را در لینک زیر ببینید

<https://bit.ly/2X5Ed0s>

#داریوش_سجادی

#ترامپ

#پهابد_آمریکا

#کاخ_سفید

#سپاه_پاسداران

آزمون خنده!

آمریکائیان در ادبیات محاوره از اصطلاح «پاس کردن آزمون خنده» زمانی استفاده می‌کنند تا بدانوسیله بخواهند بر تضمین یک ادعا صحه بگذارند. بمعنای دیگر در فرهنگ آمریکائی یک ادعا زمانی می‌تواند معتبر باشد تا با اتکای بر بداهت و واقعیت مستمع را بابت هجو بودن نخداند.

متهم کردن ایران به حمله به نفت کش ژاپنی در دریای عمان آن هم در موقعیتی که پایوران ایران میزبان نخست وزیر ژاپن بودند، از جمله دواعی است که مطابق فرهنگ آمریکائی نمی‌تواند آزمون خنده را پاس کند.

ماجرای کشتی «کارین ای» در ژانویه ۲۰۰۲ همچنین فانتزی ترور شاهپور بختیار در آگوست ۹۱ دو نمونه مشابه از این موارد است که مانند ماجراجویی اخیر در دریای عمان موید ستاپ بودن بمنظور در تنگنا قرار دادن ایران بود.

در ماجرای کشتی «کارین ای» اسرائیل با توقیف کشتی مزبور در

مدیترانه، محیرالعقولانه کشف محموله‌های اسلحه از جانب ایران برای مبارزان فلسطینی را ادعا کرد و در موقعیتی که ایران در شهر بُن در کنار غربی‌ها مشغول رایزنی برای کمک به تثبیت موقعیت در افغانستان بود، تل اوپو از این طریق توانست واریته‌ای علیه ایران راه اندازی کند تا دو هفته بعد جورج بوش نیز پاس طلایی رژیم صهیونیستی را بخوبی در زمین ایران اسپک کند و ایران را در «محور شرارت» قرار دهد!

سناریوی مضحکی که بسرعت معلوم شد با مشارکت صدام و اسرائیل طراحی و رژیم بعث از طریق دپوی اسلحه‌های غنیمتی ایران در دوران جنگ بر روی کشتی «کارین‌ای» این مضحکه را پرده‌داری کرده بود.

ترور بختیار نیز مضحکه دیگری است که در موقعیتی که ایران خود را آماده میزبانی از «فرانسوا میتران» رئیس‌جمهور وقت فرانسه در تهران می‌کرد توسط اغیار طراحی - عملیاتی شد و بختیاری که در آن مقطع فاقد کمترین ارزش یا خطری برای ایران بود ناگهان در پاریس ترور شد و بدینوسیله با قرار گرفتن انگشت اشاره اتهام به ایران «میتران» سفر خود به ایران را که برای تهران بسیار حائز اهمیت بود، کنسل کرد.

در واریته حمله به نفتکش ژاپنی نیز هر چند ترامپ کوشید ادای سلف خود را (جورج بوش پسر) درآورد و ایران را مرعوب اُشتُلُم خود کند اما پاسخ محکم آیت الله خامنه‌ای به ترامپ در ملاقات با «شینزو آبه» تا آن اندازه برای ترامپ غافلگیرکننده بود تا بتواند تمرکز وی را بر هم بزند و وقتی در واکنش به پاسخ رهبر ایران برخلاف ادعاهای قبلش مبتلا به هذیان شد و گفت: ایرانی‌ها آماده مذاکره نیستند و ما هم آماده مذاکره نیستیم «!» چنین واکنشی اثبات کرد که ترامپ قابلیت مدیریت شونده‌گی دارد و رهبر ایران بخوبی توانست وی را مدیریت کند.

بدین منوال تَلَاؤُن ترامپ دالی است بر این مدلول که از این هُلُشتاین افسارگریخته نمی‌توان ترسید.

ترامپ برخلاف سلفاش (جورج بوش پسر) که تا بُن دندان فردی ایدئولوژیک بود نه مرد جنگ است و نه مرد سیاست و تنها مرد تجارت است و بقاعده سنت تجارت موظف به ترسوئی بمنظور حفظ سود و سرمایه و تجارت است.

مضحک اعرابی‌اند که در حاشیه خلیج فارس و در طمع نوشیدن شیر این

«گاو» پستان‌هایش را با ولع بلعیده‌اند غافل از آنکه این گاو «نر» است!

#داريوش_سجادی

از حصر تا حصر!

علی شکوری‌راد اخیراً اظهار داشته: الان عزیزانی در حصر هستند که این حصر، هم خلاف قانون بوده و هم خلاف نظر مردم است. نه تنها، هواداران محصورین با این حصر مخالف هستند، بلکه مخالفین نیز توجیه نیستند که این حصر غیرقانونی، به چه جهت در حال استمرار است.

مطالبه شکوری‌راد هویدا کننده فکتی جامعه شناختی با اتکای بر دیدی آن‌اکرونیک (پانوش) به تاریخ است.

شعار «موسوی دستگیر بشه – ایران قیامت میشه» در سال ۸۸ قرینه‌ای بود از شعار «وای به حالت بختیار – اگر امام فردا نیاد» که در فردای دستور «بختیار» مبنی بر بستن فرودگاه‌های کشور جهت ممانعت از بازگشت امام به ایران توسط پیروان امام در تظاهرات خیابانی سر داده شد.

شعاری که سرعت تاثیر گذاشت و بختیار ناگریز و بلادرنگ امریه‌اش را ملغی کرد.

یابش چرائی فروغ آن شعار در ۵۷ و بی‌فروغی شعار سبزه‌ها در ۸۸ موید عمق ملی‌پروان امام در ۵۷ و فکتی از دغدغه ملی نبودن شعار سبزه‌ها در ۸۸ بود.

قدر مسلم اگر در ۸۸ نیز مانند ۵۷ مطالبه سبزه‌ها مبنی بر پیروزی موسوی در کل کشور «عمقی ملی» داشت در آن‌صورت حکومت نیز در پروای مخالفت با قاطبه ملت در پروای حصر موسوی قرار می‌گرفت. علی‌ایحال و اکنون برداشتن حصر موسوی می‌تواند موید فراست حکومت باشد.

کسر معناداری از حواریون موسوی در موقعیتی پشت شعار «برداشتن حصر» سنگر گرفته‌اند که به زعم ایشان «یک موسوی خوب، موسوی در حصر» است!

حصر را از موسوی بردارید و در فردای آزادی، تنها کافی است موسوی

یک بار دهان باز کند و از بازتولید «دوران طلایی امام» سخن بگوید و آنگاه بدنه ماکزیممی مدافعین ایشان دچار ریزش شده و موسوی را از «حصر حکومت» به «حصر سبزه‌ها» احاله می‌دهند!

اقبال به موسوی برای بدنه ماکزیممی و «هیدئنیسم سکولار» سبزه‌ها (پانوش) از باب اضطرار و حکم اکل میته را داشته که در نبود «قهرمان خودی» دست به پردازش «قهرمان فرضی» زده و در قفای آن پناه گرفته‌اند. همانی که پیشتر نیز محمد خاتمی به آن بدین گونه اذعان داشت:

باید قبول کنیم که بسیاری از افراد هوادار ما کلیت نظام رو قبول ندارند و با اینها اصلاح ممکن نیست. (پانوش)

یک - آناکرونیک ، تباین توالی تاریخ
Anachronism

دو - هیدنیسم ، فلسفه خوشی پرستی و تمتع از لذائذ زودگذر دنیوی
Hedonism

نگاه کنید مقاله جارچیان پسر مرجانه
<https://bit.ly/2FjIT81>

#داریوش_سجادی
#میرحسین_موسوی
#جنبش_سبز

شاخص‌های ابتذال!

ویدئوی «آقامون جنتلمنه» و اقبال به این ویدئو، شاخص ابتذال نزد جماعتی است که نه موسیقی را می‌فهمند و نه درکی از شعر دارند و نه شعور سُرایش را می‌فهمند.

این کمال ابتذال است که «قِر دادن» آن هم با مفتضح‌ترین «قرشمال موسیقایی» شاخص شعف و مبنای احراز هویت و ملاک ابراز شخصیت نسلی شود که برخلاف دکارت که «فکر کردن» را دلیل بر «هست بودگی خود» می‌انگاشت ایشان مُبتهجانه از آن بابت مفتخرند که:

قِر می‌دهم پس هستم!

اسباب تاسف است که علیرغم گذشت نزدیک به ۵۰ سال از فوت مرحوم

شریعتی کماکان پژواک دلمویه دکتر در دهلیزهای تاریخ مسموع است که غمگانه نهیب میزد:

اگر جوان شیعه و تحصیلکرده امروز هوسها و هوسبازیهای «بلیتیس» فاحشهای از غرب را در زیباترین اشعارش به فارسی مییابد اما نهج البلاغه علی را نمییابد دلیل این تناقض نشناختن است! ملالی نیست. بقول دای جان ناپلئون: چیزی که انتها ندارد «خریت» است!

هفت سال پیش که ویدئو کلیپ «گنگم استایل» اقبال جهانی پیدا کرد و بیش از «یک میلیارد بار» در یوتیوب دیده شده همان موقع نوشتم: در جهانی که «یک میلیارد» بیننده برای ویدئویی که در آن «سای» با مبتذل خوانی مانند «علی ورجه» روی استیج با سبک سری ورجه وُرجه کرده و هذیان می بافد و نامش را موسیقی می گذارند و جمعیتی میلیاردی نیز برای چنین ابتدالی شیدائی می کنند! چنین ضایعه‌ای چیزی نیست جز شاخصی بر یک مشنگیسم مزمن و جهانی!

وقتی موسیقی و خوانش موسیقایی عبارت است از تلفیق هماهنگی بین صدائی خوش و شعری موزون و معنادار در کنار موسیقی زیبا، ریتمیک و هارمونیک، اکنون فریادهای هسیتریک و جنون انباشته از سکس در تولیدات «مسما به موسیقی مدرن» را چگونه می توان به عنوان موسیقی «وجدان» کرد؟

زمانی زنده یاد «سلمان هراتی» در یکی از سروده هایش اظهار می داشت:

دنیا به عشق محتاج است و خود نمی داند
خدا بیا مرز نیست تا ببیند اینک «دنیا» قبل از عشق محتاج ارزنی عقل
و شعور است!

#داریوش سجادی

#آقا مون جنتلمنه

#داریوش

سیاستمداران بی شعور

سنت سیاست ورزی نزد دولتمردان کاخ سفید بازتاب آن ضرب المثل معروف آمریکائی است که

What goes around comes around

جنگ جهانی دوم هر چند با پیروزی مقتدرانه آمریکا به پایان رسید اما شیوه پایان جنگ، حامل یک بدآموزی به دولتمردان کاخ سفید شد. برخورد با مشت آهنین میراث ناصوابی بود که از فردای بمباران اتمی ژاپن این باور را نزد سیاسیون آمریکا نهادینه کرد تا بدون تبحر و تسلط به آداب و ظرافات سیاسی مشکلات خودشان با دنیا را صرفاً از موضع قدرت و تحکم مرتفع کنند.

باوری که هر چند در کوتاه مدت ذائقه قلدرا نه واشنگتن را شیرین می کرد اما نتیجه بلند مدت مانند بومرنگی بود که ضرباتش را با قدرتی افزون تر به آمریکا باز می گرداند

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران علیه مصدق نمونه برجسته این رویکرد غلط کاخ سفید بود.

در کودتا هر چند بازیگردان اصلی و سفارش دهنده کودتا انگلستان بود اما بی ظرافتی و نابلدی سیاست نزد دولتمردان کاخ سفید منجر به آن شد تا ۱۵ سال بعد همه نفرت ایرانیان با «سقوط رژیم کودتا در ایران» متوجه آمریکا شود و انگلستان در سایه سیاست دانی اش مصون از امواج توفنده انقلاب اسلامی ماند

شیوه عمل نسنجیده آمریکا در لشکرکشی به عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و بازداشت خفت بار صدام در آن جنگ نیز نماد برجسته دیگری از ناآشنائی سیاست مداران آمریکائی با ظرافت های دنیای سیاست است. علیرغم پلیدی و جنایتکار بودن صدام حسین اما صدام در آن مقطع و نزد افکار عمومی منطقه «قهرمان جهان عرب» محسوب می شد و حداقل فهم و شعور سیاسی می بایست به دولتمردان کاخ سفید حکم می کرد تا با صدام مبارزه ای شایسته و برخوردی آبرومندانه داشته باشند

علیرغم این بازداشت خفت بار و حقیرآمیز صدام در مقابل دوربین و بیرون کشیدن وی از داخل یک دخمه و جوریدن موهایش در منظر افکار عمومی، شاید توانست غرور و حس قدرت طلبی آمریکائیان را ارضا کند اما همین بی مبالائی منجر به آن شد تا نطفه کینه ای عمیق از آمریکائیان نزد اعراب شکل بگیرد تا چند سال بعد جنبش هیستریک ضدآمریکائی داعشیزم بتواند از طریق توحش افسارگسیخته شان غیظ انباشته خود علیه آمریکا را تخلیه کنند.

ماجرای ترامپ با ایران را نیز نمی توان از این سیکل بسته حماقت جدا دانست.

ترامپ با تکیه بر سنت سیاسی نهادینه شده «مشت آهنین» در حالی می کوشد ایرانیان را در تنگنای «مذاکره از موضع تسلیم» بکشانند که روحیه ایرانی اساساً سلطه ستیز و تفاخر طلب است.

هر چند برای ترامپ و مردان ترامپ «زورگوئی در نبود شعور سیاسی»

امری طبیعی محسوب می شود اما در نقطه مقابل ایشان، ایرانیان با اتکای بر یک هویت تاریخی و سیکل ۶۰۰۰ ساله تمدنی و روحیات اسلامی بخوبی آموخته اند در «مناسبات قدرت حاکم در جهان سیاست» تسلیم باج خواهی و زورگوئی نشوند.

جنگ ۸ ساله صدام با ایران نزدیک ترین نمونه از روحیه سلحشوری ایرانیان را در دسترس دولتمردان واشنگتن قرار می دهد و این بداقبالی ترامپ است که باج خواهیش از ایران مصادف با نسلی شده که درس های زیادی از جنگ ۸ ساله با صدام گرفته ند و در تمام دورانی که ترامپ «هرزه مسلکانه» مشغول زن بارگی با معشوقه هایش بود، ایرانیان در حال سلحشوری در مقابل دشمنان کشورشان بوده و چنانچه ترامپ نتواند در مقابل ایرانیان اتخاذ «سیاست ورزی حاذقانه» کند آنوقت این ایرانیان خواهند بود که سیاست را به ترامپ مشق خواهند کرد همان گونه که به ۶ رئیس جمهور پیشین کردند!

#داریوش سجادی